

## نویسنده، آئینه زمان است<sup>(۱)</sup>

اردشیر بهمنی

مجله یقما (قسمت دوم)



حقیقت و راستی و عدالت در نزد اشراف نشانه ترس و ضعف است و می‌گویند، «بنای کار سلطنت و فرماندهی و کد خدائی بر سیاست است تا از کسی نترسند فرمان آن کس نبرند و همه یکسان باشند و بنای کارها خلل پذیرد و نظام امور گسسته شود.» ظلم و ستم اساس قدرت است. «چنگیز خان که امروز به کوری اعدا در دَرک اسفل مقتدا و پیشوای مغولان اولین و آخرین است تا هزاران هزار بی‌گناه را به تیغ بی دریغ از پای در نیاورد پادشاهی روی زمین بر او مقرر نگشت.»

سخن بر یا نگوید حاجی که با دیانت باشد چون او دوست صاحب دولت در این روزگار می‌طلبد.

«طعام و شراب تنها بخورید که این شیوه کار قاضیان و جهودان باشد.»  
«زنی چشمهای به غایت خوش و خوب داشت. روزی از شوهر شکایت به قاضی

برد. قاضی روسپی باره بود از چشمهای او خوشش آمد طمع در او بست و طرف او گرفت شوهر دریافت چادر از سرش برکشید. قاضی رویش بدید و سخت متنفر شد. گفت: برخیز ای زنک چشم مظلومان داری و روی ظالمان».

سخن به حق گفتن مایه رنجش است و دروغ گویی و تملق باعث خوشایندی. «تا تو انید سخن حق مگوئید تا بر دلها مشوید و مردم بی سبب از شما نرنجند».

«مسخرگی و قوادی و دف زنی و غمازی و گواهی به دروغ دادن و دین به دنیا فروختن و کفران نعمت پیشه سازید تا پیش بزرگان عزیز باشید و از عمر برخوردار گردید».

«چنانچه امروز در بلاد اسلام چندین هزار آدمی از قضاة و مشایخ و فقها و عدول و اتباع ایشان را مایه معاش از این وجه است» که می‌گویند:

دروغی که حالی، دلی خوش کند      به از راستی کو مشوش کند»

وضع عدالت و قضاوت در عصر عبید بر این منوال است و قاضی کسی است که همه او را نفرین کنند. (نایب قاضی) آن که ایمان ندارند (الوکیل) آن که حق را باطل گردانند.

در آن عصر به نظر عبید پیشوایان دین و مردان شریعت که بر مسند ارشاد و هدایت تکیه زده‌اند فاسدترین طبقات جامعه را تشکیل می‌دهند اکثریت این واعظان، خطیبان، فقیهان و شیخان شاگردان ابلیس‌اند که در استثمار فکری مردم و انحطاط اخلاقی آنان نقش عمده‌ای دارند.

«خطیبی را گفتند مسلمانی چیست؟ گفت: من مردی خطیبم مرا با مسلمانی چه کار». (الشیخ) ابلیس. (الشیاطین) اتباع شیخ. (التلیس) کلماتی که در باب دنیا گوید. (الوسوسه) آن چه در باب آخرت گوید. (المهملات) کلماتی که در معرف راند. (الواعظ) آن که بگوید و نکند. (الخطیب) خر. (المفتی) بی دین. (المتولی) خاص نویسن دفتر مرگ توده مردم. عصر عبید به ریا و تظاهر واعظان و شیخان واقفند و می‌دانند که این طبقه اعمال شان با گفتارشان نفاوت دارد و به قول حافظ آسمانی:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند

چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

عُبید خلق را از مصاحبت و مجالست با این قوم بر حذر می‌دارد «از همسایگی

زاهدان دوری جوید تا به کام دل توانید زیست.»

«کلمات شیخان و بنگیان در گوش مگیرید...»

«سخن شیخان باور مکنید تا گمراه نشوید و به دوزخ نروید»

«واعظی بر منبر سخن می‌گفت شخصی از مجلسیان سخت گریه می‌کرد واعظ گفت

ای مجلسیان صدق از این مرد بیاموزید که این همه گریه به سوز می‌کند مرد برخاست

گفت مولانا من نمی‌دانم که تو چه می‌گویی اما من بزکی سرخ داشتم ریشش به ریش تو

می‌ماند در این دو روز سقط شد هرگاه که، تو ریش می‌جنبانی مرا از آن بزک یاد می‌آید و

گریه بر من غالب می‌شود.»

در کم مایگی علماء گوید «شیخ شرف الدین درگزینی او مولا عضد الدین پرسید که

خدای تعالی شیخان را در قرآن کجا یاد کرده است گفت: پهلوی علما آنجا که می‌فرماید

«قل هل یتوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون»

عصر عبید عصر نابودی صفات عالیه و احساسات و عواطف انسانی است.

رحم و شفقت بر دیگران که سعدی پیش از عبید بدان سفارش و وصیت می‌کند:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

در این عصر مورد انکار است. «اما رحمت و شفقت، اصحابنا به غایت منکر

این قسمند.»

سخت‌دلی و گشاده دستی جای خود را به بخل و طمع داده و اشراف به دستاویز

آیاتی چون «ان الله لایحب المفسرین» فرزندان را وصیت بدان می‌کنند که: «ز نهار باید زبان از

لفظ نعم گوش داری و پیوسته لفظ (لا) بر زبان رانی و یقین بدانی که تا کار تو با (لا) باشد

کار تو بالا باشد و تالفظ تو (نعم) باشد دل تو به غم باشد.»  
حلم و وفا را نتیجه دنانت نفس و غلبه حرص می دانند و صدق را ماده خصومت و زبان زدگی که «هرکس نهج صدق ورزد پیش هیچ کس عزتی نیابد مرد باید تا بتواند پیش مخدومان و دوستان خوش آمد دروغ و سخن به ریا گوید.»

بی شرمی و گستاخی بر شرم و حیا رجحان دارد که به دستاویز «الحياء تمنع الرزق» مشاهده می رود که هر کس که بی شرمی پیشه گرفت بی آبرویی مایه ساخت پوست خلق می کند هر چه دلش می خواهد می گوید.

وضع طبقه کاسب نیز بالنتیجه به حکم مجالست و مجاورت دچار تباهی و فساد است سعی و کوشش هر یک از آنان در بیشتر جمع کردن مال، گران فروختن، کم کشیدن و تقلب است.

«البرزاز) گردن زن». «الصراف) خرده دزد». «الخیاط) نرم دست». «العصار) آن که همه را بیمار کند». «الکذاب) منجم». «البازاری) آن که از خدا نترسد». «الخیاط) آن که جامه را به اندازه ندوزد». «الطیب) پیک اجل». «البيمار) تخته مشق حکیمان».

صوفیان این دوره نیز با صوفیان گذشته تفاوت فاحش دارند. ریا و تظاهر، شراب خوری، بنک کشی و بی عاری و بی کاری جای گزین ریاضت و مجاهده با نفس و خدمت به خلق گشته و رذایل اخلاقی و فضایح جنسی چهره پاک آن عشق الهی را که صوفیه دم از آن می زدند مسخ نموده است.

«البنک) آن چه صوفیان را در وجد آورد». «الکریم الطرفین) آن که بنک و شراب با هم خورد». «الصوفی) مفت خوار».

حافظ آسمانی نیز در تایید سخنان عبید اشعاری درباره، این صوفی نمایان دارد:  
صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد      بسنیاد مکرر با فلک حقه باز کرد

پشمینه پوش تند خو از عشق نشنیده است بو  
از مستیش رمزی بگو تا ترک هوشیاری کند

کجاست صوفی دجال فعل ملحد شکل بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید  
نقد صوفی نه همه صافی و بی غش باشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد  
خوش بود گر محک تجربه آید به میان تاسیه روی شود هر که در او غش باشد  
مردم عصر عبید مسلمان نمایانی هستند که ریا و تظاهر و عوام فریبی شعار آنان  
است از امیر مقتدر آدم کشی چون مبارزالدین که در دین تعصب شدید دارد و خود را  
امیر غازی و نایب امیر المومنین می خواند تا آن حاجی مردم فریب و بی مروت، از  
واعظ منبر نشین ریاکار تا آن بازاری ساده همه در لباس به مردم فریبی و بازار گرمی  
مشغولند و منافع شخصی خویش را به قیمت نابودی هر که شده طلب می کنند.  
حاجی به حج می رود بی ایمان تر می گردد.

«حج مکنید تا حرص بر مزاج شما غلبه نکند و بی ایمان و بی مروت نگردید.  
واعظ که راهنما و رهرو خلق است مصالح توده را به مواجب سلطان می فروشد  
«تخم به حرام اندازید تا فرزندان شما فقیه و شیخ و مقرب حاکم باشند».

عصر عبید زمان پستی و انحطاط فکری، اخلاقی و فرهنگی یک قوم متمدن است که  
این نتیجه‌ی تسلط شوم گروهی خون خوار بی فرهنگ و حشی است و خرابی و تباهی  
ارمغان شوم آنان. زنا و جماع و لواط یادگار شوم مغولان می باشد. یاسای مغولی تجاوز  
به ناموس دیگران را برای سران مغول قانونی قلمداد می کند و رفته رفته اشراف و امراء  
نیز مشمول استفاده از این قانون می شوند. هزلیات عبید با تمام وقاحت و رکاکت هر  
چند شاعر بدان شاخ و برگهایی افزوده و به مقتضای لطیفه گویی حکایاتی اختراع کرده  
نمایان گر فساد اخلاق عصر خویش است. شعار اشراف زمان این است:

«از جماع نو خطان بهره تمام حاصل کنید که این نعمت در بهشت هم نباشد.»



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی